

بررسی بن بست های موجود در ساختار اجرایی نظریهٔ اعلمیت*

دکترمصطفی جباری

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه سمنان

چکیده

ظاهراً نظریهٔ تقلید از اعلم، راهی است برای حل این مشکل که اگر چند فقیه معاصر در مسأله ای اختلاف نظر داشته باشند، چه باید کرد؟ محور اصلی این مقاله، پس از مرور بر برخی آرای موجود در این موضوع طرح این سؤال است که آیا این نظریه، حتی اگر به لحاظ نظری مستدل و متقن باشد، می تواند ساختار اجرایی مناسبی بیابد یا نه؟ از این رو از ذکر تفصیلی دلایل طرفین پرهیز شده و تلاش شده تا نشان داده شود که علی رغم تصور اولیه، نظریهٔ اعلمیت در «تبیین مفهوم» و «تعیین مصداق» چندان روشن نیست. چند سطر آخر مقاله به این پرسش اختصاص دارد که اگر چنین باشد راه حل چیست؟

کلید واژه ها: تقلید از اعلم، اعلمیت، مجتهد اعلم.

* تاریخ وصول: ۸۴/۲/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۴/۹/۱۶

مقدمه

جای تردید نیست که کلیات احکام اسلامی در قرآن و سنت بیان شده است و هم جای تردید نیست که "فقه"، آئین نامه اجرایی قوانین کلی اسلام است. این بدان معنی است که اگر بخواهیم قوانین کلی اسلام را در ساختاری اجرایی تبیین کنیم؛ به نحوی که والی یا قاضی جامعه اسلامی بتواند مصادیق آن مفاهیم کلی را تشخیص بدهد و حکم مصداقی معین را صادر کند و یا مکلف بتواند وضعیت رفتاری خود را بر اساس معیارها و ضوابط مکتب بازشناسد، راهی جز همان که فقهای اسلام پیموده اند، پیش رو نداریم. البته از این سخن فقط همین را باید استنباط کرد که بدون تبیین و تدوین شیوه ای اجرایی، کار بر افراد و نیز جامعه مسلمین دشوار خواهد بود. اما این که شیوه پیموده شده فقیهان مسلمان و فقه تدوین شده آنان، خود بر پایه چه شیوه ای است، تا چه اندازه درست تدوین شده و تا چه مقدار کارایی داشته و دارد و خواهد داشت، سخنی است همچنان قابل تأمل و واری.

شاید بتوان گفت فقه هر فقیه، آئین نامه ای است که وی بر اساس یافته های خود از دین برای مقلدان خود می نویسد تا بتواند جامعه آنان را رهبری و سعادت دنیا و آخرت آنان را تضمین کند. چنین نگاهی به فقه، مستلزم چون و چراهایی از این قبیل است: چرا برداشت فقیه از متون دینی، که فتوی نامیده می شود، برای پیروان وی حجت است؟ چگونه می توان تشخیص داد که چه کسی به مقام استنباط حکم خداوند و افتاء نائل شده است؟ آیا مقلد می تواند با فقیه مقلد خود به مناظره بنشیند و در نحوه استدلال وی محاجه کند و سرانجام بخشی از نظرات وی را در بخشی از مسائل فقهی نپذیرد و به فقهی دیگر یا به نظرات خود، اگر در شماری از مسائل یا ابواب فقه قدرت استدلال یافته باشد، مراجعه کند؟ چرا برداشتهای فقهی هر چند توانمند، که در دوران حیات بر اساس شیوه های مدون و استدلالهای متقن، تدوین شده است، پس از مرگ وی حجیت و اعتبار ندارد هر چند آن برداشتها مربوط به مسائلی باشند که نه مستحدث

و نه از قبیل اجتماعیات یا سیاسیات اند؟ آیا اجتهاد- پس از آن که ملکه اجتهاد در فرد پیدا می‌شود- ذومراتب است؟ آیا می‌توان تصور کرد که فقهی «عالم» باشد و دیگری «اعلم»؟ بر پذیرش چنین فرضی کدام ثمره عملی مترتب است؟

«نگاه بیرونی به فقه»، که در جای دیگری باید به تفصیل از آن سخن گفت، نگاهی نه تقلیدی و از سر تقدیس و تعظیم برداشتها و شیوه‌ها؛ که نگاهی منتقدانه است. بحثهای جاری در فقه، همه بحثهای «درون فقهی» اند، بحثهایی که پیکره و شاکلهٔ خود فقه را می‌سازند، اما نگاه بیرونی به فقه، فقه را چونان موجودی که خاستگاه و سیر زندگی ویژه‌ای را با شیوه‌ای ویژه دنبال کرده است، در کلیت خود و از بیرون و ورای بحثهای درون و نقض و ابرامهای داخلی خواهد دید و به بررسی و نقد آن کلیت خواهد پرداخت.

طرح و بررسی موضوع

نگاهی گذرا به کتب اصولی یا فقهی و استدلالهایی که هر یک از نویسندگان بر نظریهٔ خود کرده اند، دست کم بیانگر آن است که موضوع «تقلید از اعلم» از دیرباز ذهن فقها و اصولیون بزرگ را به خود مشغول داشته است.

سید مرتضی (متولد ۳۵۵ هجری)، معتقد است که هرگاه فقهی از حکم مسأله‌ای اطلاعی نداشته باشد، بر او روا نیست که فتوا بدهد، بلکه باید مستفتی را از «عدم علم» خود آگاه کند تا وی بتواند نزد فقیه دیگری برود (۲/۸۰۰).

بدیهی است تصور چنین فرضی در جایی است که چند فقیه، صاحب مسند فتوایند و هر یک از آنان پیروان خاص خود را دارد. بنابراین می‌توان تصور کرد که هر یک از آنان، در بخشی از مسائل فقهی ممکن است از دیگران افقه و اعلم باشد.

از نظر سید مرتضی اگر اختلاف علم یا ورع و دینداری میان فقیهان هم عصر مشاهده شود، تقلید از اعلم و اورع، اولی است. وی پس از بیان این که فقیهان در این

خصوص دو نظر دارند: «برخی از آنان مقلد را مخیر کرده اند، برخی هم واجب دانسته اند که وی از مجتهدی که در علم و دین از دیگران برتر است استفتاء کند» چنین می گوید: «در چنین موردی تقلید از اعلم بهتر است زیرا اطمینان بیشتری وجود دارد و همه اصول و قواعد بیانگر همین معنا هستند^۱».

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) در کتاب «الغده» در بحث از «صفات مفتی و مستفتی» به طور مشخص از «اعلم» و «اعلمیت» سخن نگفته، اما برای مفتی صفاتی ذکر می کند و معتقد است که اگر مفتی فاقد این صفات باشد، مورد اطمینان نخواهد بود؛ مفتی مورد نظر شیخ طوسی دارای ویژگیهایی چون شناخت خداوند، شناخت صفات پیامبر و آنچه بر او رواست و آنچه بر او جایز نیست، شناخت قرآن و احکامی که در آن آمده است، شناخت خطابات عرب، اعراب، معانی، ناسخ و منسوخ، عموم و خصوص، مطلق و مقید قرآن، شناخت سنت و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید آن، شناخت مواضع اجماع و احکام آن، شناخت افعال پیامبر و مواقع وجوب و ندب و اباحه آن است. (طوسی، ۷۲۶-۷۲۸).

محقق حلی (۶۰۲-۶۷۶) منصب افتاء را بر کسی روا می داند که عادل و به اصول دین و طرق استنباط و کیفیت استنباط، «علم» داشته باشد و بتواند مدرک و دلیل حکم مستنبط خود را بیان کند (محقق حلی، ۲۰۰).

شرایطی از این قبیل، با تفاوتی بسیار اندک، شرایطی است که فقهای گذشته برای احراز مرتبه اجتهاد قائل بوده اند (مثلاً ر.ک. شرح لمعه، صفات قاضی در کتاب القضا). اما از سخن شهید مطهری چنین بر می آید که به تبع تغییر در شیوه احراز مرتبه اجتهاد و افتاء، مفهوم اعلمیت نیز دچار تغییر شده و بنابراین شاید فقیه اعلم امروز، همان نیست که در افق فکری کسانی چون سید مرتضی و شیخ طوسی ترسیم

۱. می توان پرسید که آیا تدوین نظر سید مرتضی در ساختار یک شیوه اجرایی، نوعی مراجعه به مجتهدان متجزی اعلم، در پی نخواهد داشت؟

می شده است.

جایگاه «علم»، از نگاه محقق حلی چندان برجسته و در استنباط حکم تعیین کننده است که وی معتقد است از دو فقیه که یکی «اعلم» و دیگری «اعدل» است باید «اعلم» را ترجیح داد (محقق حلی، ۲۰۱).

شهید مطهری، اندیشمندی که گاه گاهی نگاه بیرونی به فقه دارد، در خصوص فقه معاصر چنین گفته است: «فقه و اصولیین در مبحث اجتهاد و تقلید و یا در مبحث قضا و شهادت چندین علم را نام می‌برند که مقدمه اجتهاد شمرده می‌شوند، می‌گویند شخص مجتهد باید این علوم را طی کرده باشد... متأخرین، یعنی از یک قرن پیش به این طرف این چنین معتقد شده که آن چیزی که عمده و مهم و اساس است، علم اصول است. و لهذا عملاً چندان توجهی به سایر علوم نمی‌کنند، زیرا به عقیدهٔ متأخرین دانستن مقداری ادبیات عرب کافی است که در موقع لزوم به تفسیر آیه قرآن رجوع شود... به عقیدهٔ متأخرین، در علم اصول حجیت خیر و احد صحیح، ثابت شده و از طرفی بعضی از علمای حدیث گذشته مانند مؤلف *وسائل الشیعه* احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا کرده اند... روی این جهات، عادت جاری فعلی این است که طلاب بعد از مختصری ادبیات عرب و منطق، به خواندن اصول فقه می‌پردازند و ثقل کار خود را روی این علم می‌اندازند و ضمناً به خواندن خود فقه مشغول می‌گردند تا آن که به عقیده خودشان به مقام اجتهاد نائل می‌گردند. و چون اخیراً کتابهای فقهی مفصل و جامعی نیز نوشته شده مثل *مفتاح الکرامه*، *جواهر الکلام* و *مصباح الفقیه* حاج آقا رضا همدانی... چندان لزومی ندارد که به سایر کتب فقهیه هزار سال پیش مراجعه کنیم. پس برای یک فقیه بعد از تسلط کامل بر علم اصول، کافی است که این چند کتاب را جلو خود بگذارد و به استنباط احکام الهی بپردازد. البته این روش عمومی و نوعی است ولی همیشه افراد استثنایی پیدا می‌شوند که تمایلی به تفسیر یا حدیث یا معرفت رجال و یا فقه عامه و یا تاریخ نشان می‌دهند ولی معمولاً این امور لازم شمرده نمی‌شوند.

مطهری در مقام مقایسه میان فقه آیت الله بروجردی و دیگران، چند نکته را یادآور می‌شود: «همان طور که اشاره شد او به تاریخ فقه آشنا بود و سبک فکرهای مختلف قدما و متأخرین را می‌شناخت. بر حدیث و رجال حدیث تسلط کامل داشت... با یک نگاه به سند حدیث اگر خللی در سند آن حدیث وجود داشت درک می‌کرد. بر فقه سایر فرق مسلمین و روش و مسلک آنها تا اندازه ای محیط بود، کتب حدیث و رجال حدیث را می‌شناخت... گاه اتفاق می‌افتاد حدیثی طرح می‌شد و ابتدا یک معنا و مفهوم از آن به نظر می‌رسید ولی بعد معظم له تشریح می‌کرد که این شخص که این سؤال را از امام کرده اهل فلان منطقه بوده...، پس مقصود وی از این سؤال این بوده که سؤال کرده و جواب شنیده... می‌دیدیم که معنی و مفهوم سؤال و جواب عوض می‌شود و یا کلمه ای در حدیث بود که در عرف عام امروز یک معنای معین داشت ولی با اظهارات وی معلوم می‌شد که این کلمه در محیط خاصی که در آن وقت محل پرورش سؤال کننده حدیث بوده، معنی دیگری داشته است.

با همه تبحری که در اصول فقه داشت، کمتر مسائل فقهی را بر مسائل شکی اصول مبتنی می‌کرد و هرگز گرد مسائل فرضی نمی‌رفت. با قرآن و تفاسیر آشنایی کامل داشت... با تاریخ اسلام آشنا بود. در نتیجه همه اینها محیطی را که قرآن در آن نازل شده و احادیث در آن صدور یافته و فقه در آن جاها تدریجاً پرورش یافته، کاملاً می‌شناخت و بدیهی است که این جهات به وی روشن بینی خاصی داده بود(مطهری، ۲۳۷-۲۴۲).

آیا بر اساس آنچه شهید مطهری، درباره نیل به درجه اجتهاد و نیز ویژگیهای یکی از فقهای معاصر گفته است، اعلامیت چهره ای دیگر خواهد یافت؟ آیا برداشت فقهی که نصوص دینی را با ساختار ذهنی - زبانی یک عرب زبان تحلیل می‌کند با برداشت فقهی که همان نص را با واسطه «ترجمه» در ساخت و بافت دستگاه معرفتی خود می‌فهمد، یکی است؟ همین تفاوت فهم را می‌توان بر پایه آگاهی یا عدم آگاهی

نسبت به هر کدام از علوم که اندکی پیش نقل شد، به بررسی گرفت.

نگاهی گذرا به دلایل لزوم یا عدم لزوم تقلید از اعلم

نظریهٔ وجوب یا عدم وجوب تقلید از اعلم از دیرباز تا کنون مورد توجه اندیشمندان بوده و به نحو اجمال یا تفصیل درباره آن سخن گفته اند و دلایلی بر نظرات خود ارائه کرده اند. چنین به نظر می‌رسد که به دلیل مشابه بودن یا گاه کاملاً یکسان بودن محتوی و حتی شکل دلایل، همین اندازه کافی است که نگاهی کلی و گذرا و گزارش گونه بر دلایل داشته باشیم.

سید مرتضی به همین بسنده کرده است که تقلید از اعلم را «اولی» بداند به این دلیل که: «انّ الثقه هیئنا أقرب و أوکد و اصول کلّها بذلک شاهدۀ» (۸۰۱/۲). همین «اقربیت به واقع» همچنان تا کنون به عنوان یک دلیل باقی مانده و طرفداران وجوب تقلید از اعلم به آن استدلال می‌کنند (حسن بن زیدالدین، *معالم الدین*، بحث اجتهاد و تقلید؛ نجفی، ۱۷/۴۰؛ *رسائل*، امام خمینی، ۱۴۴).

به دلایل دیگری که بر وجوب تقلید از اعلم و تقریباً یکسان، اقامه شده و هم تقریباً و چه بسا دقیقاً به نحوی یکسان مورد نقض و ابرام قرار گرفته اند، اشاراتی مختصر خواهد شد. اما پیش از ذکر دلایل، بر این نکته تأملی باید داشت که گسترش حوزه بحث اعلییت میان متأخرین و دلایل فراوانی که هر یک از طرفین آورده است، شاید بیانگر آن باشد که علاوه بر گسترش حوزه نظری بحث، که ضرورت زمان و پیشرفت مباحث نظری است، در واقع، نفس و نوع تصدی مقام افتاء و مرجعیت تامه به عنوان پدیده ای دینی، اجتماعی و سیاسی با ویژگیها و تبعاتی که دارد، مورد مناقشه و جدل قرار گرفته است.

صاحب *جواهر*، عبارت محقق حلّی را که بیانگر تردید محقق در تشخیص و یا صدور حکم در خصوص اعلییت است، این گونه بیان می‌کند: «... علی کل حال (فهل

يجوز العدول الى المفضل) مع وجود الافضل؟ (فيه تردد)^۱ .

صاحب **جواهر**، تردید محقق را ناشی از دو وجه می‌داند و می‌گوید از یک طرف «عالم» و «اعلم» در اهلیت افتاء مشترکند و می‌دانیم که صحابه با آن که دارای درجات مختلف علمی بودند فتوا می‌دادند و کسی منکر الفتای آنان نبود و اگر قرار باشد بر فرد عامی تکلیف کنیم که به «اعلم» مراجعه کند، وی دچار عسر و حرج خواهد شد. اما از طرف دیگر ظن داریم که قول اعلم «اقوی» است و بنابراین واجب الاتباع، در واقع اقوال مفتیان نسبت به مقلد مانند ادله است نسبت به فقیه، که باید «دلیل راجح» تبعیت شود، نه مرجوح.

صاحب **جواهر** در پایان، نظر محقق حلی را این گونه تبیین می‌کند: «ولکن مع ذلک کله (فالوجه) عند المصنف (الجواز، لأنّ خلله)، إن کان، (ینجبر بنظر الامام (ع)) الذی نصبه».

البته ذکر این نکته ضروری است که فضای بحث، مربوط است به قاضی مجتهد منصوب از سوی امام (ع). و هم از این رو است که صاحب **جواهر** در نقد این نظر می‌گوید: این نظریه وقتی درست می‌آید که فاصله میان امام و منصوب وی چندان زیاد نباشد که از هم بی اطلاع باشند (نجفی، ۴۳/۴۰).

صاحب **کفایه** نیز در بحث از اعلمیت و نقد و بررسی ادله طرفین، هم از عسر و حرج یاد کرده است و هم از این که سیره اصحاب و متشرعه بر این مستقر بوده که بدون فحص از اعلمیت، به ارباب نظر و مجتهدان مراجعه می‌کردند؛ با این که نسبت به تفاوت مراتب فضل آنان علم داشتند (خراسانی، **کفایة الاصول**، بحث اجتهاد و تقلید).

از جمله فقیهانی که استدلال به سیره ائمه را از جمله دلایل طرفداران جواز رجوع به مفضول نقل کرده است، مرحوم آیت الله خوئی در **التنقیح الرائع فی شرح**

۱. عبارات داخل دو کمان از آن محقق حلی است.

العروة الوثقی است (خویی، ۱۶۲).

گروهی از فقیهان به اطلاعات ادله و نیز به سیره عقلائیه، استدلال کرده اند و بر اساس این دو دلیل پذیرفته اند که رجوع به غیر اعلم جایز است (همو، همان، ۱۵۹ و ۱۶۲).

علامه حیدری در *اصول الاستنباط* نظریه «عدم وجوب تقلید از اعلم» را پذیرفته و معتقد است که مقلد بین تقلید از افضل و فاضل مختار است و سپس می گوید: ولکن تقلید الافضل افضل. وی نیز بر نظریه مختار خود به سیره عقلا و اخبار تقلید استدلال کرده است و به همان شیوه دیگر فقیهان، ادله لزوم تقلید از اعلم را که تحت عنوان «اقربیت به واقع»، «اجماع منقول»، «مقبوله عمر بن حنظله» و دستور امام علی (ع) به مالک اشتر را که فرموده بود: اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک؛ را به بررسی و نقد گرفته است (حیدری، بحث اجتهاد و تقلید).

مقبوله عمر بن حنظله، اقربیت به واقع، اطلاعات ادلهٔ روایی، در *بحوث فی الاصول* مرحوم اصفهانی نیز دیده می شود (*بحوث فی الاصول*، بحث اجتهاد و تقلید). سیرهٔ عهد معصومین، بنای عقلا، عسر و حرج از جمله دلایلی است که در *الاصول العامه للفقہ المقارن* از قول کسانی که اعلیمیت را شرط نمی دانند ذکر شده است (حکیم، ۶۶۰ به بعد).

ذکر همین اندازه از دلایل برای درک این نکته کافی است که ساختار اساسی اندیشهٔ تقلید از اعلم، نوع نگاه به موضوع، ورود به آن و دلایل طرفین، تغییر اساسی و ماهوی نداشته است، هر چند برخی از فقها در شیوه بحث تفصیلاتی را ذکر کرده اند که می توان گفت در نتیجه گیری کلی بحث تفاوت چندانی نخواهد داشت.

تبیین مفهوم و تعیین مصداق

اکنون می توان گفت اگر بپذیریم که نظریه تقلید از اعلم به عنوان شیوه ای

اجرائی برای سامان بخشیدن به نظام تقلید و رهبری دینی جامعه، تدوین شده است، آیا عملاً ساختاری روشن و راهگشا دارد و می‌تواند حلال مشکلات باشد؟

با طرح سؤالاتی دامنه بحث را اندکی گسترش می‌دهم تا معلوم شود که تدوین

نظریه علمیت - به عنوان شیوه ای اجرایی - با دشواری هایی روبرو است:

۱- پرسش نخست از مفهوم علمیت است: اگر مرجع تشخیص «اعلم»، کارشناسان و خبرگان هستند، آیا خود آنان بر مفهوم علمیت توافق دارند تا بتوانند «مصدق اعلم» را تعیین و به جامعه معرفی کنند، اگر بتوانیم تجربه تعیین اعلم را که در جامعه حکومتی فقهی معاصر رخ داده است، معیاری برای سنجش این شیوه بدانیم، باید گفت مفهوم علمیت هنوز به روشنی و بر اساس معیارهایی بی اختلاف، تدوین و تبیین نشده است. شیخ طوسی، سید مرتضی، محقق و علامه حلی، صاحب معالم، غزالی، شاطبی، صاحب جواهر، صاحب کفایه، صاحب بحوث فی الاصول و نیز مرحوم آیت الله خویی در شرح عروة الوثقی؛ نه مفهوم علمیت را تبیین کرده اند و نه از شیوه مشخصی برای تعیین اعلم سخن گفته اند. اما در چند متن معاصر فقهی، معیارهایی «تفسیربردار» و ملاکهایی «مبهم» برای علمیت ذکر شده است و به ویژه برخی از اندیشمندان به هنگام ذکر دلایل طرفین ضمن نقل دیدگاه برخی از آنان تصریح کرده اند که مفهوم علمیت حتی نزد خبرگان و اهل علم هم مفهومی ضابطه‌مند نیست:

۱- المراد من الاعلم من یكون أعرف بالقواعد و المدارک للمسألة و اکثر اطلاعاً

لنظائرهما و للاخبار و اجود فهماً للاخبار، و الحاصل ان یكون اجود استنباطاً و

المرجع فی تعینه اهل الخبرة و الاستنباط (مساله ۱۷ عروة الوثقی).

۲- لیس المراد من الاعلم من هو اکثر اطلاعاً علی الفروع الفقیهه و حفظاً لمدارکها

من الآیات و الروایات و غیرهما، بل المراد به من یكون استنباطه أرقی من

الآخر بان یكون اجود فهماً للاخبار و آیات و ادقُّ نظراً فی تنقیح المبانی

۲- آیا آن گونه که به ذهن جامعه مقلدان متبادر می‌شود، همواره یک نفر مصداق اعلم است؟ آیا دو یا چند نفر را می‌توان تصور کرد که هر یک در بخشی از مسائل فقهی از دیگری اعلم باشد؟ و البته چنین تصویری بعید نمی‌نماید زیرا چه بسا یکی از فقیهان، به خاطر زمینه های تحصیلی، نیازهای اجتماعی، ذوق شخصی، و دلایلی دیگر به بخشی از فقه بیشتر از دیگر بخشها توجه کرده باشد.

بیان مرحوم محقق اصفهانی نشان می‌دهد که گاه ممکن است فرد مشهور به اعلم، خود به نوعی معتقد باشد که فقیه معاصر غیر اعلم وی، در بخشی از مسائل فقهی، از وی اعلم است: «اذا رجع المقلد بمقتضى استقلال عقله الى الاعلم، فلا مانع من ارجاع الاعلم له الى غيره، بمقتضى رآيه و فتواه بجواز تقليد غير الاعلم» (اصفهانی، محمد حسین، *بحوث فی الاصول*، ۶۶).

چرا مجتهد اعلم، مقلد را به فقیه غیر اعلم ارجاع می‌دهد؟ شاید بدان سبب که پاسخ یکی از سؤالات یا مجموعه سؤالاتی را که عرضه شده است نمی‌داند.

همین نوع نگاه را می‌توان در *عروة الوثقی* دید. مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در مسأله ۱۴ می‌گوید: «اذا لم يكن للاعالم فتوى في مسألة من المسائل يجوز في تلك المسألة الاخذ من غير الاعلم، وان امكن الاحتياط».

با تصویری که جامعه مقلدان از «فقیه اعلم» دارند، شاید در نگاه آنان اندکی گران می‌نماید که فقیه اعلم، پاسخ مسأله ای را نداند. اما پیش از این هم دیدیم که چنین حادثه ای از نظر سید مرتضی عجیب نمی‌آید (سید مرتضی، ۲/۸۰۰).

آنچه شاطبی (متوفای ۷۹۰) درباره مالک بن انس می‌گوید، مؤید سخنانی است که گفته شد: «قال مالک بن انس: ربما وردت علیّ المسألة تمنعني من الطعام و الشراب و النوم». همچنین به نقل از امام مالک می‌گوید: «قال: اني لافكر في مسألة منذ بضع عشرة سنة فما اتفق لي فيها رأي الى الان... ماشئ اشد علي من أن أسال عن مسألة عن الحلال و الحرام، لأن هذا هو القطع في حكم الله. و لقد ادركت اهل العلم و الفقه ببلدنا

و انّ احدهم اذا سُئِلَ عن مسألة كان الموت اشرف عليه. و رأيت اهلَ زماننا هذا يشتهون الكلام فيه و الفتيا، و لو وقفوا على ما يصيرون اليه غداً لَقَلَّلوا من هذا».

می‌توان دریافت که مالک دشواری کار فتوا را تا چه اندازه بزرگ داشته است: سالها بر مسئله ای اندیشیدن و به رأیی دست نیافتن، گلايه از اهل زمانه خود که چگونه به فتوا گرایش دارند و هشدار این نکته که اگر به سرنوشت فردای خود بیندیشند، از صدور فتوا خواهند کاست.

شاطبی درباره امام مالک می گوید: «... فربما سُئِلَ عن خمسين مسألة فلا يُجيبُ منها في واحدة» (۲۸۶/۴).

بنابراین می‌توان تصور کرد که امام مالک نیز نتواند مدعی اعلامیت و پاسخگویی همه سؤالاتی باشد که بر وی عرضه می‌شد.

۳- آیا امروز، با وجود مسائل گوناگون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، بین المللی و ... از یک سو و محدودیت منابع فقهی و محدودیت حوزه دلالت بسیاری از نصوص از سوی دیگر می‌توان مصداق معینی برای «اعلم» یافت؟

۴- آیا همه مسائل مطروحه نزد فقیهان امروز مسائلی مستحدث و امروزی اند؟ مسائل فراوانی وجود دارند که از زمان فقههای گذشته تا کنون همچنان یکسان مطرح شده اند بی آنکه زمان و مکان موضوعاً و حکماً در آنها تاثیر گذار باشد. وقتی فقههای گذشته، با همه علم و ورعی که در آنها سراغ داریم و از سوی دیگر با توجه به دراختیار داشتن احادیث و اقوالی که چه بسا برای آیندگان باقی نمانده است، حکمی صادر کرده اند و حجیت اقوال برخی از آنان تا اندازه ای است که فقههای بعدی در «جواز تقلید از غیر اعلم»، «مطابقت فتوای غیر اعلم حیّ، با فتوای اعلم میتی که از همه معاصرین اعلم است» را به عنوان دلیلی بر اثبات نظر خود آورده اند؛ دیگر چه نیازی است که در مسائل کند و کاو شده و حکم مستنبط، کند و کاوی دوباره انجام شود. میان فقهی که شمار فراوانی از مسایل قرنهای کندوکاو شده را به بحث مجدد کشیده و

درباره آنها اظهار نظر می‌کند و فقهی که شماری اندک از مسایل کاملاً مستحدث را به چالش می‌کشد، چگونه باید داوری کرد؟ کدام یک از آنان مصداق «اعلم» است؟ استاد مطهری می‌گوید: «اساساً رمز اجتهاد در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این رمز را به دست آورده باشد. توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می‌کند و بالطبع حکم آنها عوض می‌شود و الا به موضوع کهنه و فکر شده، فکر کردن و حداکثر یک علی الاقوی را تبدیل به علی الاحوط کردن و یا علی الاحوط را تبدیل به یک علی الاقوی کردن هنری نیست» (مطهری، ۵۸).

اکنون می‌توان پرسید آیا معیار اعلییت امروز با دوران صاحب *عروة الوثقی* می‌تواند یکی باشد؟

آنچه اکنون می‌توان گفت این است که شاید در جامعه کنونی نظریه تقلید از اعلم کارایی چندانی نخواهد داشت. به ویژه در نظام حکومتی مبتنی بر اندیشه فقهی، باید چاره ای دیگر اندیشید. آنچه مربوط به مباحث فقهی غیر حقوقی و غیر جزائی - به معنای مصطلح این دو مفهوم - است، بر اساس نظر مشهور فقهای بزرگ تدوین و در قالب یک دستور العمل فتوایی بدون ذکر احتیاطها و تردیدها در دسترس جامعه مقلدان قرار گیرد. مسائل مستحدث این بخش از فقه، در شورایی بررسی و جوابی مشخص و عملی ارائه شود. سایر مسائل از مجاری خاصی که معین می‌شوند، پس از بحث و بررسی و کارشناسی فقهی، در قالب «قانون» تدوین و مورد اجرا قرار گیرد.

در پایان توجه به این نکته هم ضروری است که اعلییت به عنوان موقعیتی دینی - سیاسی، اجتماعی نمی‌تواند مانند دیگر موقعیتهای اجتماعی - سیاسی مشابه خود، در تحقق خارجی و یافتن مصداق عینی، از عواملی چون نقش طرفداران، جریانهای اجتماعی و سیاسی و حکومتی به دور بماند.

منابع

- آمدی، سیف الدین، *الإحكام فى اصول الأحكام*، ضبطه الشيخ ابراهيم العجوز، دارالكتب العلميه، بيروت، بی تا.
- اصفهانی، محمد حسین، *بحوث فى الاصول*، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۹ قمری.
- حسن بن زيد الدين، *معالم الدين و ملاذ المجتهدين*، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- حکیم، محمد تقی، *الاصول العامة للفقہ المقارن*، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۹۷۹ م.
- حیدری، السید علی نقی، *اصول الاستنباط*، دارالسيره، بيروت، ۱۴۱۸ ق.
- خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم، *کفاية الاصول*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی تا.
- خمينی، امام روح الله، *الرسائل*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، قم، ۱۴۱۰ قمری.
- خویی، سيد ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، بقلم محمد سرور الواعظ الحسيني البهبودي، مكتبه الداوري، قم.
- _____، *التنقيح الرائع فى شرح العروة الوثقى*، تبريزى غروى، ميرزا على (تقريرات بحث آيت الله خويى)، قم، مؤسسه انصاريان، بی تا.
- سيد مرتضى علم الهدى، *الذريعة الى اصول الشريعة*، تصحيح از دكتور ابوالقاسم گرجى، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- شاطبى، ابواسحاق، *الموافقات فى اصول الشريعة*، مع تعاليق عبدالله دراز، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- شيخ طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، *العدة فى اصول الفقه*، تحقيق محمدرضا انصارى، قم، مطبعة ستاره، ۱۳۷۶ شمسی.
- طباطبايى يزدى، سيد محمد كاظم بن عبدالعظيم، *العروة الوثقى*، تهران، مكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۶۳.
- غزالي، ابو حامد، *المستصفى فى الاصول*، بيروت، دارالفكر، بی تا.

شماره ۷۱~	مطالعات اسلامی	۸۲~
-----------	----------------	-----

محقق حلّی، ابی القاسم جعفر بن حسن، معارج الاصول، اعداد محمد حسین الرضوی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۳ قمری.

مطهری، مرتضی و دیگران، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۱ شمسی.

نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، تحقیق محمود القوچانی. بی تا.